

نظامی گنجوی

جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، متخلص به حکیم نظامی گنجوی) زاده ۵۳۵ هـ ق در گنجه، در گذشته ۶۰۷-۶۱۲ هـ ق، شاعر و داستان‌سرای ایرانی و پارسی‌گوی حوزه تمدن ایرانی در قرن ششم هجری که به عنوان پیشوای داستان‌سرایی در ادب فارسی شناخته شده‌است. آرامگاه حکیم نظامی، در حاشیه غربی شهر گنجه (شهری در غرب جمهوری آذربایجان) قرار دارد. اثر معروف و شاهکار بی‌مانند نظامی «خمسه» یا «پنج گنج» است که در قلمرو داستان‌های غنایی امتیاز بسیار دارد و او را باید پیشوای این گونه شعر در ادب فارسی دانست. شاعر بر روی هم رفته سی سال از زندگانی خود را بر سر نظم و تدوین آنها گذاشته‌است. «خمسه» یا «پنج گنج» نظامی شامل پنج مثنوی است:

۱- مخزن الاسرار ۲- خسرو و شیرین ۳- لیلی و مجنون ۴- هفت پیکر ۵- اسکندرنامه

قسمت‌هایی از مناجات‌نامه مخزن الاسرار نظامی

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاکِ ضعیف از تو توانا شده

معنی: ای خداوندی که تمام عالم هستی را تو آفریدی و به خاک ناتوان قدرت بخشیده‌ای (تلمیح دارد به داستان آفرینش انسان از خاک)

آنچه تغییر نپذیرد تویی وانکه نمرده‌ست و نمیرد تویی

معنی: تو آفریننده‌ای هستی که هیچ تغییری نمی‌کنی و از بین نمی‌روی (اشاره دارد به آیه : لم یلد و لم یولد)

تا کرمت راه جهان برگرفت پشت زمین بار گران برگرفت

معنی: زمانی که بخشایش تو شامل جهان هستی شد، زمین بار امانت تو را که همانا انسان بود را در خود بر روی خود پذیرفت

ما همه فانی و بقا بس تو راست مُلک تعالی و تقدّس تو راست

معنی: همه ما مخلوقات فانی هستیم و تنها تو هستی که باقی می‌مانی و فرمانروایی عالی و مقدس و پاک هستی

عقد پرستش ز تو گیرد نظام جز به تو بر هست پرستش حرام

معنی: ستایش و پرستش از آن تو است و بندگی هر کسی به جز تو حرام است

هر که نه گویای تو خاموش به هر چه نه یاد تو فراموش به

معنی: هر زبانی که بیان کننده بزرگی تو نیست، همان بهتر که خاموش باشد و هر یادی به جز یاد تو، باید فراموش شود

چاره ما ساز که بی‌داوریم گر تو برانی به که روی آوریم؟

معنی: ما را در پناه خودت قرار بده و گره از مشکلات ما باز کن، زیرا که ما جز تو کسی را نداریم

بنده نظامی که یکی گوی تست در دو جهان خاک سر کوی تست

معنی: شاعر به خود اشاره دارد و می‌گوید: من نظامی که به یکی بودن تو اعتراف می‌کنم و در این جهان و جهان آخرت

اظهار بندگی تو را دارد (این بیت موقوف المعانی است، یعنی معنی آن در بیت بعدی کامل می‌شود)

خاطرش از معرفت آباد کن گردنش از دام غم آزاد کن

معنی: خدایا به او (خود شاعر) دانش و شناخت عطا کن و او را از غم و ناراحتی رها کن

این چه زبان و چه زبان رانی است

گفته و ناگفته پشیمانی است

معنی: خدایا هرچقدر ما با کلام خود بزرگی تو را ستایش کنیم، باز هم نمی‌توانیم حمد و ثنای تو را آنچنان که هست، بگوییم

در گذر از جرم که خواهند ایم

چاره ما کن که پناهنده ایم

معنی: ای خدا گناهان ما را ببخش زیرا ما به بخشایش تو نیازمندیم و ما را ببذیر، چرا که ما جز تو پناه دیگری نداریم

توضیحات:

هستی: وجود، زندگی، بودن // تغیر: دگرگونی و تغیر // فانی: نابود شونده، ناپایدار // بقا: پایدار ماندن، همیشگی // ملک: پادشاهی // تعالی: برتری، بلندپایگی // تقدس: پاکی و پرهیزکاری // کرم: بخشندگی // گران: سنگین // عقد: پیمان بستن، پیوند // نظام: انضباط // خاطر: ذهن و ضمیر، اندیشه و قلب //

سوال:

۱- نظامی کیست و مربوط به چه دوره‌ای از تاریخ است؟ شاعر و داستانسرای ایرانی و پارسی‌گوی قرن ششم که به عنوان پیشوای داستانسرایی در ادب فارسی شناخته می‌شود.

۲- آثار نظامی را نام ببرید؟ خمسه یا پنج گنج شامل: مخزن الاسرار - لیلی و مجنون - خسرو و شیرین - اسکندرنامه - هفت پیکر

تاریخ بیهقی

نام کتابی نوشته ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، مورخ و نویسنده معروف ایرانی در قرن پنجم است. در نیشابور تحصیل کرده و در غزنین به خدمت حکومت «غزنویان» درآمد. در آغاز در دیوان رسالت (نامه نگاری) سلطان محمود غزنوی، سمت دبیری داشت و زیردست استادش «ابونصر مشکان» به کار اشتغال داشت.

موضوع اصلی این کتاب، تاریخ پادشاهی دودمان غزنوی و مسعود غزنوی است. این کتاب علاوه بر تاریخ غزنویان، قسمت‌هایی درباره صفاریان، سامانیان و دوره پیش از برآمدن و پادشاهی محمود غزنوی دارد. نسخه اصلی کتاب حدود ۳۰ جلد بوده که به دستور مسعود غزنوی بخش زیادی از آن از بین رفته است و از این کتاب امروزه مقدار کمی (حدود پنج مجلد) بر جای مانده است.

از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی تاریخ بیهقی که تا قبل از آن سابقه نداشته است، مستند بودن وقایع ذکر شده است. این کتاب در شرح جزئیات وقایع، اثری بی نظیر است. تا پیش از آن، کتاب‌های تاریخ، محدود بودند به یادداشت‌های روزانه پراکنده مورخانی که معمولاً دبیران پادشاه بودند و مسلماً در نوشتن آنها، جانبداری زیادی صورت می‌دادند. در این بین، بیهقی با پیش گرفتن شیوه‌ای علمی در تاریخ‌نویسی، تحول مهمی را در این زمینه به وجود آورد.

سبک ادبی و نگارش

سبک بیهقی در نثر را تقلیدی از سبک استادش «ابونصر مُشکان» می‌دانند که بنا بر جبر زمانه چیزی بین زبان ساده و مرسل که تا قرن چهارم در خراسان رایج بود، می‌باشد و سرشار از استشهاد و تمثیل است که در عراق رایج بود. این سبک نگارش را «بینابین» می‌نامند. این را هم باید در نظر داشت که بیهقی از آنجا که در خدمت پادشاهان غزنوی بود نمی‌توانست به صراحت بد کار آنان را بگوید و ناگزیر به ابهام و ابهام در سخن بود.

محمد تقی بهار در کتاب «سبک‌شناسی» مشخصات نثر بیهقی را این طور برمی‌شمارد:

♦ اطباب : در مقابل ایجاز که از مشخصه‌های دوره اول نثر فارسی است، و نه به معنی استفاده از مترادفات که در این نثر دیده نمی‌شود.

♦ توصیف : وقایع با استفاده از الفاظ و اصطلاحات تازه و جمله‌های پی‌درپی به شیوه‌های صحنه پردازانه و شاعرانه وصف می‌شوند. در قسمتی از کتاب را می‌بینیم که نویسنده وضع ظاهری حسنک را توصیف می‌کند. توصیف به قدری دقیق است که خواننده حسنک را روبه‌روی خود می‌بیند.

«روزی که حسنک وزیر را به دیوان بردند، حسنک پیدا آمد، بی بند، جبه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد، خلق گونه و دراعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه میکاییلی نو در پای و موی سر مالیده، زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می‌بود.»

♦ استشهاد و تمثیل : استفاده از اشعار و نوشته‌های دیگران در متن که تقلیدی از نثر فنی عرب است و در متون قبلی دیده نمی‌شود.

♦ جمع بستن ضمائر و صفات

♦ استفاده از لغات و امثال و عبارات فارسی

داستان بر دار کردن حسنک وزیر از تاریخ بیهقی

۱ فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد. امروز که من این قصه آغاز می‌کنم، در ذی‌الحجه سنهٔ خمسین و اربعمائه، در فرخ روزگار سلطان معظم، ابوشجاع فرخزاد بن ناصر دین‌الله، اطال‌الله بقائه، از این قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده‌اند، در گوشه‌ای افتاده و خواجه بوسهل روزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آن که از وی رفت گرفتار و ما را با آن کار نیست - هرچند مرا از وی بد آمد - به هیچ حال. چه، عمر من به شصت و پنج آمده و بر اثر وی می‌باید رفت و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند: شرم باد این پیر را ! بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندر این موافقت کنند و طعنی نزنند.

۲ این بوسهل، مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود. اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - و لا تبدیل لخلق‌الله - و با آن شرارت، دل‌سوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی، این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من گرفتم - و اگر کرد، دید و چشید - و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنبایدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گزافگوی است.

۳ و حال حسنک دیگر بود، که بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود، این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفاء آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان، که مُحال است روپاهان را با شیران چخیدن و بوسهل، با جاه و نعمت و مردمش، در جنب امیر حسنک یک قطره آب بود از رودی. اما چون تعدی‌ها رفت از وی - که پیش از این در تاریخ بیاورده‌ام، یکی آن بود که عبدوس را گفت: «امیرت را بگوی که من آن‌چه کنم به فرمان خداوند خود می‌کنم، اگر وقتی تخت مُلک

به تو رسد حسنک را بر دار باید کرد.» - لاجرم چون سلطان پادشاه شد، این مرد بر مرکب چوبین نشست و بوسهل و غیر بوسهل در این کیستند، که حسنک عاقبت تهور و تهدای خود کشید.

۴ روز سه‌شنبه بیست و هفتم صفر، چون بار بگسست، امیر خواجه را گفت: به طارم باید نشست، که حسنک را آنجا خواهند آورد با قُضات و مُزکیان، تا آنچه خریده آمده است جمله به نام ما قباله نبشته شود و گواه گیرد بر خویشان. خواجه گفت: چنین کنم و به طارم رفت و قُضات بلخ و اشراف و علما و فقها و مُعدلان و مُزکیان، کسانی که نامدار و فرا روی بودند، همه آنجا حاضر بودند و بنشسته.

۵ چون این کوکبه راست شد، من که بوالفضلم و قومی، بیرون طارم بر دکان‌ها بودیم نشسته، در انتظار حسنک. یک ساعت بود، حسنک پیدا آمد بی بند، جُبه‌ای داشت خبری رنگ با سیاه می زد، خَلق گونه و دراعه و ردایی سخت پاکیزه، و دستاری نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده، اندک مایه پیدا می بود وی را به طارم بردند و تا نزدیک نماز پیشین بماند. پس بیرون آوردند و به حَرَس باز بردند و بر اثر وی قُضات و فقها بیرون آمدند. این مقدار شنودم که دو تن با یکدیگر می گفتند که: خواجه بوسهل را بر این که آورد که آب خویش ببرد.

۶ و نصر خلف دوست من بود از وی پرسیدم که: چه رفت؟ گفت که: چون حسنک بیامد، خواجه بر پای خاست. چون او این مکرمت بکرد، همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند. بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت، برخاست نه تمام و برخویشان می ژکاید. خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی. وی نیک از جای بشد و خواجه، امیر حسنک را، هر چند خواست که پیش وی نشیند، نگذاشت و بر دست راست من نشست و دست راست، خواجه، ابوالقاسم و بونصر مُشکان را بنشانند - هر چند بوالقاسم کثیر، معزول بود اما حرمتش سخت بزرگ بود - و بوسهل بر دست چپ خواجه، از این نیز سخت تر بتابید و خواجه بزرگ روی به حسنک کرد و گفت: خواجه چون می باشد و روزگار چگونه می گذارد؟ گفت: جای شکر است. خواجه گفت: دل، شکسته نباید داشت، که چنین حال‌ها مردان را پیش آید. فرمانبرداری باید نمود به هر چه خداوند فرماید، که تا جان در تن است امید هزار راحت است و فرَج است. بوسهل را طاقت برسد. گفت: خداوند را کِرا کند که با چنین سگ قرمطی، که بر دار خواهند کرد به فرمان امیرالمؤمنین، چنین گفتن؟ خواجه به خشم در بوسهل نگریست. حسنک گفت: سگ ندانم که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت، جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است. اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بر دار گُشند یا جز دار، که بزرگ‌تر از حسین علی نیم. این خواجه که مرا این می گوید، مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است. اما حدیث قرمطی به از این باید، که او را بازداشتند بدین تهمت نه مرا و این معروف است. من چنین چیزها ندانم. بوسهل را صفرا بجنید و بانگ برداشت و فرا دشنام خواست شد. خواجه بانگ بر او زد و گفت: این مجلس سلطان را که اینجا نشسته‌ایم هیچ حرمت نیست! ما کاری را گرد شده‌ایم، چون از این فارغ شویم، این مرد پنج شش ماه است تا در دست شماست، هر چه خواهی بکن. بوسهل خاموش شد و تا آخر مجلس سخن نگفت.

۷ و دو قباله نبشته بودند، همه اسباب و ضیاع حسنک را به جمله از جهت سلطان. و یک‌یک ضیاع را نام بُر وی خواندند و وی اقرار کرد به فروختن آن به طوع و رغبت. و آن سیم که معین کرده بودند بستند و آن کسان گواهی نوشتند و حاکم سجل کرد. چون از این فارغ شدند، حسنک را گفتند: باز باید گشت. و وی روی به خواجه کرد و گفت: زندگانی خواجه بزرگ دراز باد! به روزگار سلطان محمود، به فرمان وی، در باب خواجه ژاژ می‌خاییدم، که همه خطا بود، از فرمانبرداری

چه چاره؟ به ستم وزارت مرا دادند و نه جای من بود. به باب خواجه هیچ قصدی نکردم و کسان خواجه را نواخته داشتم. پس گفت: من خطا کرده‌ام و مستوجب هر عقوبتی هستم که خداوند فرماید. ولکن خداوند کریم مرا فرو نگذارد. دل از جان برداشته‌ام، از عیالان و فرزندان، اندیشه باید داشت و خواجه مرا بجل کند و بگریست. حاضران را بر وی رحمت آمد. و خواجه آب در چشم آورد و گفت: از من بحلی و چنین نومید نباید بود که بهبود ممکن باشد و من اندیشیدم و پذیرفتم از خدای، عز و جل، اگر قضایی است بر سر وی قوم او را تیمار دارم.

۸ پس حسنگ برخاست و خواجه و قوم برخاستند و چون همه بازگشتند و برفتند خواجه را بسیار عذرخواست و گفت: با صفرای خویش برنیامدم و این مجلس را حاکم لشکر و فقیه نبیه به امیر رسانیدند و امیر، بوسهل را بخواند و نیک بمالید که گرفتم که بر خون این مرد تشنه‌ای، وزیر ما را حرمت و حشمتی بایستی داشت. بوسهل گفت: از آن خویشتن ناشناسی که وی با خداوند در هرات کرد، در روزگار امیر محمود، یاد کردم، خویشتن را نگاه نتوانستم داشت و بیش چنین سهو نیفتد.

۹ و آن روز و آن شب تدبیر بر دار کردن حسنگ در پیش گرفتند. چون کارها ساخته آمد، دیگر روز، چهارشنبه، دو روز مانده از صفر، امیر مسعود بر نشست و قصد شکار کرد و نشاط سه‌روزه، با ندیمان و خاصگان و مطربان و در شهر خلیفه شهر را فرمود، داری زدن بر کران مصلای بلخ، فرود شارستان و خلق روی آن‌جا نهاده بودند. بوسهل بر نشست و آمد تا نزدیک دار و [بر] بالایی ایستاد. و سواران رفته بودند با پیادگان تا حسنگ را بیارند.

۱۱ و حسنگ را به پای دار آوردند، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ قَضَاءِ السُّوءِ و پیکان را ایستادانیده بودند که از بغداد آمده‌اند. قرآن‌خوانان قرآن می‌خواندند. حسنگ را فرمودند که: جامه بیرون کش! وی دست اندر زیر کرد و ازاربند استوار کرد و پایچه‌های ازار را ببست و جُبه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار و برهنه با ازار بایستاد و دست‌ها در هم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صدهزار نگار و همه خلق به درد می‌گریستند. خودی، روی پوش آهنی، آوردند، عمداً تنگ، چنان‌که روی و سرش را نپوشیدی و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباه نشود، که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه و حسنگ را همچنان می‌داشتند و او لب می‌جنبانید و چیزی می‌خواند تا خودی فراختر آوردند.

۱۲ پس از آن، خود فراختر که آورده بودند، سر و روی او را بدان بپوشانیدند. پس آواز دادند او را که: بدو! دم نزد و از ایشان نیندیشید. هرکس گفتند: شرم ندارید، مرد را که می‌بکشید به دار، چنین کنید و گوید! و خواست که شوری بزرگ به پای شود. سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و حسنگ را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز ننشسته بود. و جلادش استوار ببست و رسن‌ها فرود آورد و آواز دادند که: سنگ دهید! هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زار زار می‌گریستند خاصه نشابوریان. پس مثنی رند را سیم دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود، که جلادش رسن به گلو افکنده بود و خبه کرده.

۱۳ این است حسنگ و روزگارش و گفتارش، رحمه‌الله علیه، این بود که گفتی: مرا دعای نیشابوریان بسازد و نساخت و اگر زمین و آب مسلمانان به غصب بستد، نه زمین ماند و نه آب. و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت. او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند، رحمه‌الله علیهم. و این افسانه‌ای است بسیار با عبرت. احمق مرد/ که دل در این جهان بندد، که نعمتی بدهد و زشت باز ستاند...

۱۴ و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند، چنان که پای هایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنان که اثری نماند. تا به دستوری فرو گرفتند و دفن کردند، چنان که کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست.

۱۵ و مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور. چنان شنیدم که دو سه ماه از او این حدیث نماند. چون بشنید جزعی نکرد چنان که زنان کنند؛ بلکه بگریست به درد، چنان که حاضران از درد وی خون گریستند. پس گفت: بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان و ماتم پسر سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید بیسندید و جای آن بود.

توضیحات:

- توضیح عنوان : امیر حسنک وزیر ، ابوعلی حسن بن محمد میکال مشهور به حسنک ، مردی دانشمند و فاضل بود که محمود غزنوی پس از عزل احمد بن حسن میمندی، وزارت را به او داد و مسعود غزنوی در سال ۴۲۵ هـ ق به بهانه قرمطی بودن او را به دار آویخت.
- (۱) سنه : سال // معظّم : بزرگ // فرّخ : مبارک // گذشته شده : مرده // بر اثر : به دنبال // تعصّب : طرفداری و حمایت // تزئید : زیاد سخن گفتن // طعن : کنایه و گلایه
- (۲) امامزاده : فرزند نواده یکی از امامان // محتشم : صاحب خدم و حشم، توانا و با شکوه // شرارت : بدخواهی، بد طبیعتی // زعارت : تندخویی، تندمزاجی // طبع : نهاد ، روحیه // موکّد : تاکید شده // چشم نهادن : منتظر بودن // جبار : ستمگر // چاکر : زیردست // لت زدن : شلاق زدن // فرو گرفتن : تحقیر کردن // تضریب کردن : دشمنی انداختن // کرانه : گوشه // لاف زدن : ادعای دروغ کردن // آلم : درد و رنج // گزاف گوی : دروغگو و لاف زن
- (۳) آکفاء : همتایان، هم رتبه ها // جنب : کنار // چخیدن : ستیزه کردن // تعدّی : دست درازی // تهورّ : بیباکی، نترسی // تهدیّ : دلاوری و رشادت // بر مرکب چوبین نشست : مردن // مرکب چوبین : کنایه از تابوت // اغضاء : چشم پوشی
- (۴) بار : حضور پادشاه // طارم : اتاق کوچک چوبی در اطراف باغ - ایوان // بنرفتش : موفق نشد // مبالغت : زیاده روی، کوشش بسیار // دراعه : لباس بلند که مردان زاهد می پوشیدند // پرده دار : دربان // شقر : ، کینه، آزرده گی که از دل پاک نشود
- درست گردد : ثابت شود // مالش : تنبیه // قضّات : جمع قاضی // مزگیان : کسانی که زکات مال مسلمان محاسبه می کنند // معدلان : کسانی که به عدالت قضاوت می کنند // نامدار : سرشناس
- (۵) کوکبه : تعداد انبوه مردم // جبّه : بالا پوش // حبری رنگ : حبر - مرکب - حبری رنگ : به رنگ سیاه و تیره // با سیاه می زد : متمایل به سیاه بود // خلّقت گونه : کهنه و مندرس // موزه : کفش // مالیده : مرتب و شانه زده // دستار : عمامه // والی حرس : رییس پاسبانان // نماز پیشین : نماز ظهر // نماز خفتن : نماز عشاء // حرس : زندان //
- (۶) مکرمت : احترام کردن // ژکیدن : زیر لب به خشم حرف زدن // بتابید : کنایه از خشمگین شدن // فرج : گشایش و راحتی // کرا کردن : ارزیدن // گرد شده ایم : دور هم جمع شده ایم // صفرا بجنبید : عصبانی شد
- (۷) ضیاع : زمینها // طوع و رغبت : رضایت // سیم : پول نقره // بستند : گرفتن و دریافت کردن // ژاژ خاییدن : سخن بیهوده گفتن // نواخته داشتیم : رسیدگی کردم // مستوجب : سزاوار // بحل کند : حلال کند
- (۸) با صفرای خویش بر نیامد : کنایه از ناتوانی در برابر کنترل خشم // سهو : اشتباه ، خطا
- (۹) پیک : قاصد و پیام رسان // راست کردند : درست کردند // منازعت و مکاوحت : جنگ و دشمنی // بر رغم : برخلاف // کران : بالا فرود : پایین // شارسنان : شهرستان // برنشست : سوار شد
- (۱۰) ازار بند : بند شلوار // استوار : محکم // خود : کلاهخود // تباه شدن : نابود شدن //
- (۱۱) شور : شورش // رسن : طناب // رند : در اینجا آدم بیکار
- (۱۲) بسازد : کارساز باشد // غصب : اصطلاحی فقهی در خصوص مال و اموال به معنی مالی که به زور از کسی گرفته شود // با عبرت : پندآموز // منازعت : جنگ و ستیز /
- (۱۳) فرو تراشید : از بین رفتن // دستوری : فرمان
- (۱۴) جگرآور : دلیر ، شجاع // جزع : زاری و بی قراری // ماتم : غم و اندوه

- ۱- ابوالفضل بیهقی را معرفی کنید؟ در چه قرنی زندگی می کرد؟ در چه دوره حکومتی ؟ چه سمت دولتی داشت؟
 مورخ و نویسنده ایرانی که در قرن پنجم می زیست. در دوره حکومت غزنویان در دیوان رسالت (نامه نگاری) خدمت می کرد.
- ۲- تاریخ بیهقی روایتگر چه دوره ای از تاریخ است؟ تاریخ پادشاهی دودمان غزنوی و مسعود غزنوی
- ۳- ویژگی سبکی بیهقی چیست؟ سبک بینابین : چیزی بین سبک ساده و سبک عراقی
- ۴- چه خصیصه ای باعث شد نام حسنگ زنده بماند؟
- الف) کاردانی او در امر وزارت
 ب) بی اعتیایی او به پادشاهان
 ج) آرامش خاطر و غرور و متانت او در برابر مرگ
 د) دشمنی او با خلیفه بغداد
- ۵- چند جمله معترضه در متن بالا را پیدا کنید: (هرچند مرا از وی بد آمد) (ولا تبدیل لخلق الله)
- ۶- «فصلی خواهم نبشت در ابتدای حال این مرد... پس به شرح قصه شد»، «پس به شرح قصه شد» چه نوع فعلی است؟
- الف) مستقبل (ب) ماضی (ج) مضارع اخباری (د) ربطی
- ۷- «بر مرکب چوبین نشست» چه آرایه ای دارد و به چه معنی است؟ کنایه از مردن
- الف) کنایه : مردن (ب) مجاز : زندگی کردن (ج) کنایه : بر تخت عاریت نشستن (د) ایهام: مردن
- ۸- «قلعت کالنجر» از نظر دستوری چه نوع کلمه ای است؟
- الف) اسم خاص (ب) صفت اشاره (ج) قید کثرت (د) اسم عام
- ۹- در جمله «چون شنید جزعی نکرد، چنان که زنان کنند، بلکه گریست به درد» کلمه «به درد» از نظر دستوری چه نوع کلمه ای است ؟ الف) صفت (ب) اسم خاص (ج) قید (د) مضاف الیه
- ۱۰- «فراختر» از نظر دستوری چه نوع صفتی است؟
- الف) صفت عالی (ب) صفت برتر (ج) صفت فاعلی (د) صفت بیانی
- ۱۳- در جمله « چون او این مکرمت بکرد، همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند» چه نوع آرایه ای به کار رفته؟
- الف) جناس تام (ب) جناس ناقص (ج) تضاد (د) جناس زائد
- ۱۴- حسنگ وزیر که بود؟ امیر حسنگ وزیر مردی دانشمند و فاضل بود که محمود غزنوی پس از عزل احمد بن حسن میمندی، وزارت را به او داد و مسعود غزنوی در سال ۴۲۵ هـ ق به بهانه قرمطی بودن او را به دار آویخت.
- ۱۵- عبارات زیر را به فارسی روان برگردانید:
- فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد
 (اکنون بخشی خواهم نوشت درباره ماجرای دار زدن این مرد (حسنگ وزیر) و آنگاه به شرح داستان پرداخت)
- این است حسنگ و روزگارش و گفتارش، رحمه الله علیه، این بود که گفتی: مرا دعای نیشابوریان بسازد و نساخت و اگر زمین و آب مسلمانان به غضب بستد، نه زمین ماند و نه آب... او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند
- (این داستان زندگی و روزگار حسنگ است، خدایش رحمت کند، همان کسی که می گفت : دعای مردم نیشابور برای من کارساز خواهد بود، ولی اینگونه نبود و اگر حسنگ زمین و آب مردم مسلمان را به زور از آنها گرفت، اکنون که او مرده هیچیک از اینها برایش باقی نمانده ... حسنگ از دنیا رفت و این گروهی که درباره او دروغ و فریب روا داشتند هم از دنیا رفتند.)

کلیله و دمنه

کتابی است از اصل هندی که در دوران ساسانی به فارسی میانه ترجمه شد. کلیله و دمنه کتابی پندآمیز است که در آن حکایت‌های گوناگون (بیشتر از زبان حیوانات) نقل شده است. نام آن از نام دو شغال با نام‌های کلیله و دمنه گرفته شده است. اصل داستان‌های آن در هند و در حدود سال‌های ۱۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد به وقوع می‌پیوندد که توسط فیلسوف «بیدبا» و به دستور پادشاه هندی «دبشلیم» نوشته شده است. پس از اسلام «ابن مقفع» آن را به عربی ترجمه کرد. در دوران ساسانی به فارسی میانه برگردانده شد و در قرن ششم هجری یکی از دبیرهای دربار غزنوی، به نام نصرالله منشی، منشی بهرام‌شاه غزنوی، کلیله و دمنه را به فارسی برگردان کرد. این ترجمه، ترجمه‌ای آزاد است و نصرالله منشی هر جا لازم دانسته است ایات و امثال بسیار از خود و دیگران آورده است. مجتبی مینوی درباره این کتاب می‌گوید: کتاب کلیله و دمنه از جمله آن مجموعه‌های دانش و حکمت است که مردمان خردمند قدیم گرد آوردند و «به هر گونه زبان» نوشتند و از برای فرزندان خویش به میراث گذاشتند و در اعصار و قرون متمادی گرامی می‌داشتند، می‌خواندند و از آن حکمت عملی و آداب زندگی و زبان می‌آموختند.

حکایت ۱:

آورده‌اند که بازرگانی اندک مال بود و می‌خواست که سفری رود. صد من آهن داشت، در خانه دوستی بر وجه امانت بنهاد و برفت. چون باز آمد امین، ودیعت فروخته بود و بها خرج کرده. بازرگان روزی به طلب آهن به نزدیک او رفت. مرد گفت: آهن در پیغوله خانه بنهاده بودم و دران احتیاطی نکرده، تا من واقف شدم موش آن را تمام خورده بود. بازرگان گفت: آری، موش آهن را نیک دوست دارد و دندان او برخاییدن آن قادر باشد. امین راستکار شاد گشت، یعنی «بازرگان نرم شد و دل از آن برداشت.» گفت: امروز مهمان من باش. گفت: فردا باز آیم. بیرون رفت و پسری را از آن او ببرد. چون بطلبیدند و ندا در شهر افتاد بازرگان گفت: من بازی را دیدم کودکی را می‌برد. امین فریاد برآورد که: محال چرا می‌گویی؟ باز کودک را چگونه برگیرد؟ بازرگان بخندید و گفت: دل تنگ چرا می‌کنی؟ در شهری که موش آن صد من آهن بتواند خورد آخر باز کودکی را هم برتواند داشت. امین دانست که حال چیست، گفت: آهن موش نخورد، من دارم، پسر باز ده و آهن بستان. و این مثل بدان آوردم تا بدانی که چون ملک این کردی دیگران را در تو امید وفاداری و طمع حق‌گزاری نماند. و هیچ چیز ضایع‌تر از دوستی کسی نیست که در میدان کرم پیاده و در لافگه وفا سرافکنده باشد، و همچنان نیکوی کردن به جای کسی که در مذهب خود اهمال حق و نسیان شکر حایز شمرد و پند دادن آن را که نه در گوش گذارد و نه در دل جای دهد و سرگفتن با کسی که غمازی سُخره بیان و پیشه بنان او باشد.

توضیحات:

بازرگان : تاجر // اندک مال: کسی که سرمایه کمی دارد // من : واحد سنجش معادل ۳ کیلو // بر وجه: به صورت
 امین: امانتدار // ودیعت: پول یا مالی که به امانت سپرده شود // بها: پول // طلب: خواستن // پیغوله : بیغوله، گوشه و کنج خانه // واقف:
 آگاه // خاییدن: جویدن // راستکار: درستکار // محال: غیرممکن // ملک: پادشاه // حق‌گزاری: ادای حق و شکران // ضایع: تباه و بیهوده //
 میدان کرم: اضافه تشبیهی // کرم: بخشش و جوانمردی // لاف: ادعای زیاده از حد و خودستایی // سرافکنده: خجالت زده // به جای: در
 حق // اهمال: سهل‌انگاری و کوتاهی کردن در کاری // نسیان : فراموشی // حایز شمردن: برتری دادن // سر : راز // غماز: خبرچین //
 سُخره: ریشخند و تمسخر // پیشه: شغل و حرفه // بنان: سرانگشتان

سوالها :

- ۱- اصل کتاب کلیله و دمنه به چه زبانی است؟ هندی
- ۲- موضوع کتاب کلیله و دمنه در چه باره است؟ کلیله و دمنه کتابی پندآمیز است که در آن حکایت‌های گوناگون (بیشتر از زبان حیوانات) نقل شده است
- ۳- کلیله و دمنه از نظر انواع ادبی جزء کدام دسته است؟
- الف) داستان کوتاه ب) فابل ج) ادبیات نمایشی د) تراژدی
- ۴- عبارات زیر را به فارسی روان برگردانید:
- بازرگانی اندک مال بود و می‌خواست که سفری رود. صد من آهن داشت، در خانه دوستی بر وجه امانت بنهاد و برفت. چون بازآمد امین، ودیعت فروخته بود و بها خرج کرده (تاجری بود که سرمایه اندک و کمی داشت و می‌خواست به سفر برود. سیصد کیلو آهن داشت که قبل از سفر در خانه یکی از دوستانش به عنوان امانت گذاشت و به سفر رفت. وقتی از سفر برگشت، آن دوستش که به او آهن را سپرده بود، آن مال امانتی را فروخته بود و پول آن را خرج کرده بود.)

زندگینامه و آثار حکیم ابوالقاسم فردوسی**درباره فردوسی**

حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی شاعر حماسه‌سرای ایرانی و سراینده شاهنامه است. ، حماسه ملی ایران، در سالهای ۳۲۵ تا ۴۱۶ هجری شمسی (قرن چهارم)، در توس خراسان می‌زیست. فردوسی دهقان و دهقان‌زاده بود. طبقه دهقانان نجیب زادگان مآکی بودند که اهل دانش و معرفت، دلیری و مردانگی بودند، آشنا به اوضاع اداری و آیین مملکت‌داری و مرجع دعاوی و مرافعات و منازعات مردم بودند. از احوال او در عهد کودکی و جوانی اطلاع درستی در دست نیست ولی مشخص است که در جوانی با درآمدی که از املاک پدرش داشته به کسی محتاج نبوده است.

فردوسی از همان ابتدای کار که به کسب علم و دانش پرداخت، به خواندن داستان هم علاقه‌مند شد و مخصوصاً به تاریخ و اطلاعات مربوط به گذشته ایران عشق می‌ورزید. همین علاقه به داستان‌های کهن بود که او را به فکر به نظم درآوردن شاهنامه انداخت. وی مدتها در جستجوی نسخه‌ی منثور این کتاب به نام «شاهنامه ابومنصوری» بود و پس از یافتن دستمایه اصلی داستان‌های شاهنامه، نزدیک به ۳۰ سال از بهترین ایام زندگی خود را وقف این کار کرد.

فردوسی نخستین کسی نبود که به آفرینش رزم‌نامه ملی ایران دست‌زد. پیش از او «مسعودی مروزی» بخشی از شاهنامه را به نظم سروده بود. از شاهنامه مسعودی تنها سه بیت به‌جا مانده است. «دقیقی» نیز پیش از فردوسی به نظم درآوردن داستان‌های ملی ایران را آغاز کرد، اما کار او ناتمام ماند تا این‌که فردوسی آن را به پایان رساند. در ایران روز ۲۵ اردیبهشت به نام روز بزرگداشت فردوسی نامگذاری شده است.

درباره شاهنامه

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، حماسه‌ای است منظوم در قالب مثنوی بر وزن «فَعولُن فَعولُن فَعولُن» در بحرِ مُتَقَارِبِ مَثَمَّنِ محذوف. در خصوص تعداد ابیات این کتاب نقل قول‌های مختلفی وجود دارد،

عده‌ای تعداد ابیات آن را ۵۰,۰۰۰ بیت و عده‌ای حدود ۶۰,۰۰۰ بیت می‌دانند و سرایش آن دست‌آورد، دست‌کم سی سال کار پیوسته این سخن‌سرای نامدار است.

بسی رنج بردم در سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی

موضوع این شاهکار ادبی، افسانه‌ها و تاریخ ایران از آغاز تا حمله اعراب به ایران در سده هفتم میلادی است که در چهار دودمان پادشاهی پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان گنجانده می‌شود.

شاهنامه حافظ راستین سنت‌های ملی و شناسنامه قوم ایرانی است. شاید بی‌وجود این اثر بزرگ، بسیاری از عناصر مثبت فرهنگ آبا و اجدادی ما در توفان حوادث تاریخی نابود می‌شد. هنگامی که زبان دانش و ادبیات در ایران زبان عربی بود، فردوسی، با سرودن شاهنامه با ویژگی‌های هدف‌مندی که داشت، زبان پارسی را زنده و پایدار کرد.

یکی از بن‌مایه‌های مهمی که فردوسی برای سرودن شاهنامه از آن استفاده کرد، شاهنامه منشور ابومنصوری بود. شاهنامه نفوذ بسیاری در جهت‌گیری فرهنگ فارسی و نیز بازتاب‌های شکوه‌مندی در ادبیات جهان داشته است.

فردوسی سروده خود و منبع آن را چندین بار «نامه»، «نامه باستان»، «نامه خسروان»، «نامه شهریار» و از این دست نامیده، اما در هیچ‌جای، آن را «شاهنامه» یا در تنگنای وزن، «شهنامه» نام نداده است.

بخش‌های اصلی شاهنامه : شاهنامه به سه دوره : اساطیری ، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود.

۱- دوره اساطیری : این دوره از آغاز پادشاهی کیومرث تا ظهور فریدون ادامه دارد. تمدن ایرانی در این زمان شکل می‌گیرد؛ کشف آتش، جداکردن آهن از سنگ، کشاورزی کردن و ... در این دوره اتفاق می‌افتد.

کیومرث را نخستین انسان و هوشنگ را نخستین فرمانروا می‌دانند. کیومرث پسری به نام سیامک داشت که در جنگ با دیوان کشته شد و پس از مرگ کیومرث، هوشنگ (پسر سیامک) پادشاه هفت کشور شد و انتقام خون پدرش را از دیوان ستاند. او چهل سال فرمانروایی کرد و آهن و آتش را کشف کرد و جشن سده را بنیاد گذاشت و ساختن پوشاک از پوست حیوانات را به مردم آموخت. پس از او، طهمورث بر تخت نشست و در برانداختن دیوان، رنج بسیار برد و برخی از چهارپایان را رام کرد و آیین‌های نیکو آورد. پس از تهمورث، فرزندش جمشید پادشاه شد و به ساختن ابزار رزم و خود و زره و آب کردن آهن پرداخت. او گوهرها را از سنگ‌ها بیرون آورد و بوی‌های خوش پدید آورد و به مردم کشتیرانی و رشتن و بافتن و دوختن جامه را آموخت. مردم در روزگار او به چهار گروه آتشبان‌ها، جنگجویان، کشاورزان و دست‌ورزان دسته‌بندی می‌شدند. او تختی ساخت و در روز هرمزد از ماه فروردین بر آن تخت نشست و مردم آن روز را «نوروز» خواندند. پس از جمشید ضحاک بر تخت پادشاهی نشست، ابلیس خود را به شکل آسپزی ماهر درآورد و به نزد ضحاک آمد و ضحاک او را به خدمت خود درآورد. پس از مدتی ضحاک به قدری از غذاهایی که ابلیس برایش فراهم می‌کرد، راضی بود که به عنوان پاداش به او گفت : «هرآرزویی داری از من بخواه» و ابلیس خواست که ضحاک اجازه دهد تا دو کتف او را بیوسد. ضحاک اجازه داد و پس از آن ابلیس دیگر دیده نشد و روی شانه‌های ضحاک دو مار سیاه بیرون آمدند، پزشکان هر بار که این دو مار را می‌بریدند، دوباره دو مار دیگر از شانه‌های ضحاک بیرون می‌آمد. این بار ابلیس خود را به شکل پزشکی به ضحاک معرفی کرد و گفت بریدن ماران سودی ندارد. داروی این درد، مغز سر انسان است. برای آن‌که ماران آرام باشند و گزندی نرسانند چاره آن است که هر روز دو تن را بکشند و از مغز سر آنها برای ماران خورش بسازند. شاید از این راه سرانجام ماران بمیرند. اهریمن که با آدمیان و آسودگی آنان دشمن بود، می‌خواست از این راه همه مردم را به کشتن دهد و تخمه آدمیان را براندازد. هر روز دو جوان را می‌کشتند و مغز سر آنها را خوراک مارهای ضحاک می‌کردند. در این میان دو تن به نامهای ارمایل و گرمایل که در

آشپزخانه قصر کار می کردند، هر روز یکی از دو جوان قربانی را فراری می دادند و جای آن مغز گوسفند برای خوراک ماران می فرستادند. تا آن که پس از چهل سال آهنگری به نام کاوه به جستجوی کسی از نژاد پادشاهان ایرانی، فریدون را پیدا کرد و با یاری مردم شورشی درگرفتن و فریدون را به جای ضحاک بر تخت نشانند. فریدون ضحاک را در کوه البرز در غاری به بند کشید. فردوسی بارها از ضحاک با عنوان اژدها یاد کرده است.

در این عهد، جنگها، داخلی هستند و جنگ با دیوان و سرکوب کردن آنها از اصلی ترین دغدغه ها و نبرد انسانها است. این دوره با کشته شدن ضحاک، که سمبل پلیدی و روح شیطانی است، به دست فریدون و یاری کاوه آهنگر، پایان می یابد.

۲- دوره پهلوانی : این دوره از پادشاهی فریدون شروع می شود، ایرج، نوذر و گرشاسب، به ترتیب به پادشاهی می نشینند. در این دوره جنگ های برون مرزی آغاز می شود. پادشاهان کیانی مانند: کيقباد، کیکاووس، کيخسرو، لهراسب و گشتاسب به روی کار می آیند. این دوره در این عهد دلاورانی مانند: زال، رستم، گودرز، توس، بیژن، سهراب و ... ظهور می کنند. «سیاوش» به دست افراسیاب (پادشاه توران زمین) کشته می شود (سیاوش، نخستین شهید شاهنامه است) و رستم به خونخواهی او به توران زمین حمله می کند و انتقام او را می گیرد؛ همچنین اسفندیار، شاهزاده ایرانی به دست رستم کشته می شود. مدتی پس از آن رستم به دست «شغاد» برادر ناتنی اش کشته می شود. با مرگ رستم، دوره پهلوانی شاهنامه، پایان می یابد. در زمان پادشاهی گشتاسب، زرتشت - پیامبر ایران باستان - آیین خدایپرستی را آورد.

۳- دوره تاریخی : این دوره با پادشاهی «بهمن» پسر اسفندیار آغاز می شود. پس از بهمن «همای» و «داراب» و «دارا» به پادشاهی می رسند. در این زمان اسکندر مقدونی به ایران حمله می کند و «دارا» که همان داریوش سوم است را می کشد و خود به جای او بر تخت می نشیند. پس از اسکندر مقدونی دوره پادشاهی اشکانیان در ایاتی بیان می شود و سپس «ساسانیان» به روی کار می آیند و آنگاه حمله اعراب پیش می آید و با شکست ایرانیان، شاهنامه به پایان می رسد.

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

بر اثر گذشت زمان تمام خانه ها و ساختمانهایی که زمانی سالم و آباد بودند، از بین می روند

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

من با شعر خودم کاخی بلند ساختم که هیچیک از حوادث طبیعی نمی تواند به آن صدمه و آسیبی بزند (شعر خود را به کاخی تشبیه کرده است)

برین نامه بر عمرها بگذرد بخواند هر آن کس که دارد خرد

سالهای زیادی بعد از دفتر شعر من خواهد گذشت و مردمان آینده که خردمند و دانا هستند کتاب مرا خواهند خواند.

بسی رنج بردم بدین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

سی سال صرف سرودن شاهنامه کردم و سختی زیادی را متحمل شدم ولی حاصل این زحمت این بود که زبان فارسی را زنده نگه داشتم

جهان کرده ام از سخن چون بهشت از این بیش تخم سخن کس نکشت

دنیا را با کلام خردمندانه و شعر خودم مانند بهشت کرده ام و هیچکس نخواهد توانست همانند من سخن بگوید.

چو این نامور نامه آمد به بن ز من روی گیتی شود پُر سُخُن

زمانی که این کتاب مشهور من به آخر برسد و تمام شود، همه مردم جهان درباره من و شعرم صحبت خواهند کرد.

نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام
 بعد از سرودن شاهنامه من هرگز نخواهم مُرد و زندگی جاوید پیدا خواهم کرد، چرا که اثری از خود به جا گذاشته‌ام که همیشه یاد مرا زنده نگه خواهد داشت

هرآن کس که دارد هُش و رای و دین پس از مرگ، بر من کند آفرین
 حتی بعد از مرگ من هم هرکسی که هشیار است و دارای عقل و دین باشد، با خواند شاهنامه به من آفرین خواهد گفت
توضیحات:

بنا: ساختمان // پی افکندم: بنیاد نهادن- ساختن // گزند: آسیب // خرد: دانش // عجم: غیر عرب // نکشت: نکاشت // نامور: مشهور //
 ین: ریشه // گیتی: جهان // هش: هوش

داستان از آتش گذشتن سیاوش

چنین گفتم موبد به شاه جهان	که درد سپهبد نماند نهران
که هر چند فرزند هست ارجمند	دل شاه از اندیشه یابد گزند
ز هر در سخن چون بدین گونه گشت	بر آتش یکی را بیاید گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند	که بر بیگناهان نیاید گزند
جهاندار سودابه را پیش خواند	همی با سیاوش بگفتن نشاند
سرانجام گفت ایمن از هر دوان	نگردد مرا دل نه روشن روان
مگر کاتش تیز پیدا کند	گنه کرده را زود رسوا کند
به پور جوان گفت شاه زمین	که رایت چه بیند کنون اندرین
اگر کوه آتش بود بسپرَم	ازین تنگ خوارست اگر بگذرم
پراندیشه شد جان کاووس کی	ز فرزند و سودابه نیکپی
کزین دو یکی گر شود نابکار	ازان پس که خواند مرا شهریار؟
به دستور فرمود تا ساروان	هیون آرد از دشت صد کاروان
هیونان به هیزم کشیدن شدند	همه شهر ایران به دیدن شدند
نهادند بر دشت هیزم دو کوه	جهانی نظاره شده هم گروه
وزان پس به موبد بفرمود شاه	که بر چوب ریزند نطف سیاه
بیامد دو صد مرد آتش فروز	دمیدند گفتمی شب آمد به روز
سیاوش بیامد به پیش پدر	یکی خود زریمن نهاده به سر
پراگنده کافور بر خویشتن	چنان چون بود رسم و ساز کفن

بدانگه که شد پیش کاووس باز	فرود آمد از باره بردش نماز
رخ شاه کاووس پر شرم دید	سخن گفتنش با پسر نرم دید
سیاوش بدو گفت انده مدار	کزین سان بود گردش روزگار
سر پر ز شرم و بهایی مراست	اگر بیگناهم رهایی مراست
ور ایدونک زین کار هستم گناه	جهان آفرینم ندارد نگاه
سیاوش سیه را به تندی بتاخت	نشد تنگدل جنگ آتش بساخت
ز هر سو زبانه همی برکشید	کسی خود و اسپ سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر زخون	که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند برخاست غو	که آمد ز آتش برون شاه نو
چنان آمد اسپ و قبای سوار	که گفتی سمن داشت اندر کنار
چو بخشایش پاک یزدان بود	دم آتش و آب یکسان بود
سواران لشکر برانگیختند	همه دشت پیشش درم ریختند
همی کند سودابه از خشم موی	همی ریخت آب و همی خست روی
چو پیش پدر شد سیاوش پاک	نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک
فرود آمد از اسپ کاووس شاه	پیاده سپهبد پیاده سپاه
سیاوش را تنگ در برگرفت	ز کردار بد پوزش اندر گرفت
سیاوش به پیش جهاندار پاک	بیامد بمالید رخ را به خاک
که از تف آن کوه آتش برست	همه کامه دشمنان گشت پست

توضیحات:

موبد: پیشوای روحانی زرتشتیان // سنگ بر سبو زدن: کنایه از تصمیم گرفتن // بیت اول: اگر می خواهی به حقیقت دست پیدا کنی
گزند: آسیب // پور: پسر // رای: نظر، اندیشه // نیک پی: خوش قدم // نابکار: گناهکار // هیون: شتر تندرو // بریان: کنایه از
مضطرب و ناآرام // تپش: ناآرامی // دشنام: ناسزا // کهان: زیردستان // مهان: بزرگان // خست: از مصدر خستن به معنی زخمی کردن
بمالید رخ را به خاک: کنایه از احترام کردن // تف: حرارت زیاد // کامه: آرزو

سوالها :

- ۱- فردوسی شاعر چه قرنی است؟ در کجا زندگی می کرد؟ در قرن چهارم هجری قمری در توس خراسان زندگی می کرد.
- ۲- فردوسی چند سال را صرف سرودن شاهنامه کرد؟ بیت او را در این باره بنویسید: ۳۰ سال
بسی رنج بردم در این سال سی
- ۳- شاهنامه در چه قالب شعری سروده شده است؟ الف) مثنوی ب) قصیده ج) غزل د) رباعی

- ۴- شاهنامه به چند دوره تقسیم می‌شود؟ نام برید: سه دوره : اساطیری - پهلوانی - تاریخی
- ۵- رستم در چه دوره‌ای از شاهنامه ظهور می‌کند؟ پهلوانی
- ۶- داستان ضحاک و ابلیس را در سه سطر بنویسید:
- ۷- کدام فرمانروا فریب ابلیس را خورد؟ الف) ضحاک (ب) جمشید (ج) فریدون (د) کیومرث
- ۸- چه کسی به جای ضحاک بر تخت نشست؟ فریدون
- ۹- شاهنامه به چه اتفاقی با پایان می‌رسد؟ با شکست ایرانیان در حمله عربها
- ۱۰- داستان سیاوش شبیه کدامیک از داستانهای پیامبران می‌باشد؟ توضیح دهید: داستان سیاوش بسیار نزدیک به داستان یوسف پیامبر است. همانگونه که زلیخا، همسر عزیز مصر عاشق حضرت یوسف که عزیز مصر او را به عنوان فرزندخوانده خود پذیرفته بود، شد؛ سودابه همسر کیکاووس شاه نیز عاشق سیاوش که پسر شوهرش بود شد و هر دو این زنان چون به خواسته خود نرسیدند، برای بدنام کردن حضرت یوسف و سیاوش دست به توطئه زدند.

مروری بر زندگینامه و آثار سعدی شیرازی

ابومحمد مُشرف‌الدین مُصلح بن عبدالله بن مشرف متخلص به سعدی، شاعر و نویسنده پارسی‌گوی ایرانی است. اهل ادب به او لقب /استاد سخن، پادشاه سخن، شیخ اجل و حتی به‌طور مطلق، /استاد داده‌اند سعدی شیرازی از درخشانترین چهره‌های ادبی قرن هفتم و تمام اعصار است. تولد او به سال ۶۰۶ هـ ق (قرن هفتم) در شیراز و وفات او در سال ۶۹۱ یا ۶۹۴ هـ ق در همان شهر بوده است. عمده عمر او مصادف با حکومت اتابکان فارس در شیراز و هم‌زمان با حمله مغول به ایران و سقوط بسیاری از حکومت‌های وقت نظیر خوارزمشاهیان و عباسیان بود. همچنین قرن ششم و هفتم هجری مصادف با اوج‌گیری تصوف در ایران بود و تأثیر این جریان فکری و فرهنگی در آثار سعدی قابل ملاحظه است.

سعدی بسیار سفر کرده و بارها به حجاز و سفر حج رفته است. «بوستان» و «گلستان» و «دیوان اشعار» از آثار معروف سعدی در نظم و نثر هستند. سعدی غزل فارسی را به کمال خود رساند، عنوان «سهل و ممتنع» صفت شاخص غزلیات او می‌باشد، سهل یعنی آسان و ممتنع یعنی محال. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آثار سعدی، سهل و ممتنع بودن آنهاست، بدین معنی که شنونده می‌پندارد معنی و مفهوم آثار سعدی به سادگی دریافته می‌شود و در ظاهر نگارش چنین جملات یا ابیاتی ساده به نظر می‌رسد، اما در عمل، تقلید یا پدید آوردن آثار مشابه دشوار یا غیرممکن می‌شود. آثار وی در کتاب کلیات سعدی، شامل «گلستان» به نثر، کتاب «بوستان» در قالب مثنوی و نیز «غزلیات» گردآوری شده است. علاوه بر این او آثاری در سایر قالب‌های ادبی نظیر قصیده، قطعه، ترجیع‌بند و تکبیت به زبان فارسی و عربی نیز دارد. غزلیات سعدی، اغلب عاشقانه و توصیف‌کننده عشق زمینی است؛ هرچند که وی غزلیات پندآموز و عارفانه نیز سروده است. گلستان و بوستان به‌عنوان کتاب‌های اخلاقی شناخته می‌شوند و علاوه بر فارسی‌زبانان، بر اندیشمندان غربی از جمله ولتر و گوته نیز تأثیرگذار بوده‌اند. کتاب بوستان در قالب نظم در ده باب و کتاب گلستان به صورت نثر در هشت باب، شامل حکایات و اشعار آموزنده است.

کتاب گلستان : حکایت از باب هشتم : آداب صحبت کردن

◆ سخن میان دو دشمن چنان گوی که گر دوست گردند شرم زده نشوی.

میان دو کس جنگ چون آتشست سخن چین بدبخت هیزم کشست

وقتی بین دو نفر که دشمنی زیادی با هم دارند، شخصی خبرچینی می‌کند همانند آن است که آتشی شعله ور شده و این فرد خبرچین به طور دائم هیزم درون این آتش می‌ریزد و شعله آن را بیشتر می‌کند.

میان دو تن آتش افروختن نه عقلست و خود در میان سوختن

پیش دیوار آنچه گویی هوش دار تا نباشد در پس دیوار گوش

توضیحات: آتش افروختن: کنایه از ایجاد دشمنی کردن // هوش دار: هشیار باش // پس : پشت

کتاب گلستان: حکایت از باب چهارم : در فواید خاموشی

◆ بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت ای پدر فرمان تو راست، نگویم ولکن خواهم مرا بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت تا مصیبت دو نشود: یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.

مگویی انده خویش با دشمنان که لاجول گویند شادی کنان

توضیحات: نقصان : کمی // فرمان تو راست: فرمان کردن از آن توست // شماتت: سرزنش

غزل :

- | | | |
|----|---------------------------------------|---|
| ۱ | هزار جهد بکردم که سرّ عشق بیوشم | نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم |
| ۲ | به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم | شمایل تو بدیدم نه صبر ماند و نه هوشم |
| ۳ | حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد | دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم |
| ۴ | مگر تو روی بیوشی و فتنه بازنشانی | که من قرار ندارم که دیده از تو بیوشم |
| ۵ | من رمیده دل آن به که در سماع نیام | که گر به پای درآیم به در برند به دوشم |
| ۶ | بیا به صلح من امروز در کنار من امشب | که دیده خواب نکرده‌ست از انتظار تو دوشم |
| ۷ | مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم | که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم |
| ۸ | به زخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت | که تندرست ملامت کند چو من بخروشم |
| ۹ | مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن | سخن چه فایده گفتن چو پند می‌نیوشم |
| ۱۰ | به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل | و گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم |

توضیحات:

جهد : تلاش و کوشش // سرّ : راز // میسّر : ممکن // بهوش: هشیار // شمایل : صورت // فتنه: شورش و آشوب // قرار: آرامش و صبر // رمیده: فراری و گریزان // رمیده دل : عاشق // به : بهتر // سماع: رقص و پایکوبی دسته‌جمعی صوفیان //

صلح: آشتی // دوش: دیشب // جراحت: زخم // ملامت: سرزنش // خروشیدن: بانگ و فریاد کردن // طریق: راه و روش
 // طریق عشق: اضافه تشبیهی // پند: نصیحت // نیشیدن: شنیدن // بادیه: صحرا و بیابان // باطل: بیهوده // مراد: آرزو
 // به قدر: به اندازه // وسع: توانایی، استطاعت و گنجایش

سوالها :

۱- سعدی در چه قرنی زندگی می کرد؟ در قرن هفتم هجری

۲- کلیات سعدی شامل چه کتابهایی است؟ بوستان - گلستان - دیوان غزلیات

۳- کدامیک از کتابهای سعدی به نثر است؟ گلستان

۴- گلستان سعدی چه نوع نثری است؟ الف) نثر ساده ب) نثر مسجع ج) نثر پیچیده د) نثر قامض

۵- ویژگی اصلی آثار سعدی چیست؟ توضیح دهید: سهل و ممتنع، بدین معنی که شنونده می پندارد معنی و مفهوم آثار سعدی به سادگی دریافته می شود و در ظاهر نگارش چنین جملات یا ابیاتی ساده به نظر می رسد، اما در عمل، تقلید یا پدید آوردن آثار مشابه دشوار یا غیرممکن می شود

۶- بوستان و گلستان حاوی چه مطالبی است؟

۷- الف) عاشقانه ب) عرفانی ج) سهل و ممتنع د) حکایات و اشعار پند آموز

۸- بیت زیر را معنی کنید و آرایه به کار رفته در آن را توضیح دهید:

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است

وقتی بین دو نفر که دشمنی زیادی با هم دارند، شخصی خبرچینی می کند همانند آن است که آتشی شعله ور شده و این فرد

خبرچین به طور دائم هیزم درون این آتش می ریزد و شعله آن را بیشتر می کند.

جنگ: مشبه آتش: مشبه به چون: ادات تشبیه سخن چین: مشبه هیزم کش: مشبه به

۹- معنی کدام گزینه نادرست است:

الف) شمایل = صورت ب) پند = نصیحت ج) رمیده دل = عاشق د) جهد = سختی

۱۰- کدام در مورد «می نیوشم» درست است؟

الف) فعل زمان ماضی به معنی نشنیدن ب) فعل زمان مضارع به معنای نشنیدن

ج) فعل زمان آینده به معنی دادن د) فعل زمان مضارع به معنی کشیدن

مروری بر زندگینامه و آثار مولوی

جلال الدین محمد بلخی معروف به مولانا، مولوی و ملای رومی، از گویندگان و نویسندگان بسیار معروف جهان اسلام می باشد. وی در سال ۶۰۴ هـ ق در بلخ (در افغانستان کنونی و جزء خراسان بزرگ در قرن هفتم) چشم به جهان گشود. پدرش معروف به «بهاء الدین ولد» از بزرگان صوفیه و مردی عارف بود. مولانا به همراه پدرش، همزمان با حمله مغول به ایران به کشور ترکیه رفت و در شهر قونیه اقامت گزید. مولوی زاده بلخ واقع خراسان بزرگ (افغانستان کنونی) بود و در زمان تصنیف آثارش همچون مثنوی در قونیه در دیار روم می زیست. با آنکه آثار مولوی برای عموم جهانیان است ولی پارسی زبانان بهره خود را از او بیشتر می دانند، چرا که حدود شصت تا هفتاد هزار بیت او فارسی است و خطبه ها و نامه ها و تقریرات (تعالیم او به شاگردانش که آن را ثبت کردند و به

فارسی غیرادبی و روزانه است) او نیز به فارسی می‌باشد و تنها حدود هزار بیت عربی و کمتر از پنجاه بیت به زبان‌های یونانی و ترکی شعر دارد. برخی مولوی‌شناسان (از جمله عبدالحسین زرین‌کوب) برآنند که در دوران مولوی، زبان مردم کوچه و بازار قونیه، زبان فارسی بوده است.

در سال ۶۴۲ شمس‌الدین تبریزی به قونیه آمد و مولانا پس از ملاقات با وی، دوره پرشوری را آغاز کرد در این دوره که سی سال از زندگی مولانا را شامل می‌شود، مولانا آثاری بر جای گذاشت که جزء عالی‌ترین آثار و اندیشه‌های بشری است. مولانا در سال ۶۷۲ در قونیه وفات کرد و به خاک سپرده شد.

آثار منظوم مولوی عبارتند از :

۱- **مثنوی معنوی** : اهمیت مثنوی نه از آن رو که از آثار قدیم ادبیات فارسی است؛ بلکه از آن جهت است که برای بشر سرگشته امروز پیام‌رهایی و وارستگی دارد. او خود گفته است: «مثنوی را جهت آن نگفتم که آن را حمایل کنند، بل تا زیر پا نهند و بالای آسمان روند که مثنوی معراج حقایق است نه آنکه نردبان را بر دوش بگیرند و شهر به شهر بگردند»

۲- **دیوان شمس تبریزی** : شامل غزلیات مولانا است که غالب آن به فارسی است.

۳- رباعیات

آثار مثنوی مولانا عبارتند از :

۱- **فیه مافیه** : به معنای «جهان و آنچه در او هست». این کتاب مجموعه تقریرات مولانا است که در طول سی سال در مجالس فراهم آمده است. نثر این کتاب ساده و روان است و درون‌مایه‌ای از مطالب عرفانی دینی و اخلاقی دارد.

۲- **مجالس سبعة** : شامل سخنانی است که به وجه اندرز و به طریق تذکیر بر سر منبر بیان کرده است.

۳- **مکاتیب یا مکتوبات** : مجموعه نامه‌های صد و پنجاه‌گانه مولانا است به معاصرین خود

ادبیات عرفانی :

نوعی از ادبیات است که دارای موضوعات و مضامین عرفانی در قالب شعر یا نثر می‌باشد. شعر عرفانی شامل اشعاری است که شاعران عارف برای بیان معانی عرفانی با زبان رمز و اشاره به سبک ویژه در قالب‌های شعری - بخصوص غزل - ارائه می‌کنند. شاعرانی چون سنایی، عطار، مولوی و حافظ دارای چنین سبک شعری هستند. رباعیات ابوسعید ابی‌الخیر و خواجه عبدالله انصاری نیز عرفانی است و سابقه بیشتر دارند که با سبک دیگر شاعران عرفانی کمی متفاوت است.

ابیات آغازین مثنوی معنوی

از جدایی‌ها حکایت می‌کند	بشنو این نی چون شکایت می‌کند
در نفی‌رم مرد و زن نالیده‌اند	کز نیستان تا مرا بیریده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
باز جوید روزگار وصل خویش	هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
جفت بدحلالان و خوش‌حلالان شدم	من بـه هر جمعیتی نالان شدم
از درون من نجست اسرار من	هرکسی از ظنّ خود شد یار من

هر که این آتش ندارد نیست باد	آتش است این بانگ نای و نیست باد
جوشش عشقست کاندرد می فتاد	آتش عشقست کاندرد نی فتاد
همچو نی دمساز و مشتاقی کی دید	همچو نی زهری و تریاقی کی دید
قصه‌های عشق مجنون می‌کند	نی حدیث راه پر خون می‌کند
پس سخن کوتاه باید والسلام	در نیابد حال پخته هیچ خام
ای طبیب جمله علت‌های ما	شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما	ای دوی نخوت و ناموس ما
کوه در رقص آمد و چالاک شد	جسم خاک از عشق بر افلاک شد

توضیحات :

نی : تمثیلی از انسان است که از «نیستان» که همان اصل و جایگاه او که عالم روحانی است دور افتاده است و به دلیل همین اشتیاق به وطن حقیقی‌اش ناله و شکایت سر داده است.

نیستان : جایی که نی می‌روید . در اینجا منظور عالم روحانی و جایگاه اصلی انسان که از آن سرمنشاء گرفته است، می‌باشد //

نفیر : ناله // سینه : مجاز از قلب // شرحه شرحه : پاره پاره // فراق : هجران و دوری

جفت شدن : معاشرت کردن // بدحالان و خوش حالان : بد حال به معنی بیمار و تب‌روز و غمگین است. و مجازاً به کسی اطلاق شود که حالات قلبی‌اش نازل باشد. اما خوش حال به معنی شادمان و نیک‌بخت است. و مجازاً به کسی گفته شود که حالات قلبی‌اش عالی و شکوهمند باشد .
ظن : گمان و تصور // نجست : جستجو نکرد

نای : نی // منظور از بیت اول این است که ناله و صدای نی بر اثر بادی که بر آن می‌دمند نیست ، بلکه در اثر آتشی است که در دل نوازنده یا همان انسان کامل وجود دارد برمی‌خیزد. و این کلام گرم و آتشین اولیاء الله است و بر اثر بادها و هواهای نفسانی نیست. // باد: در بیت اول به معنی جریان هوا و در بیت دوم فعل دعایی و مرکب « نیست باد » به معنای نابود شود که از صنعت جناس استفاده شده است. // کاندرد : مخفف که اندر ، راه پر خون : کنایه از راهی که در آن دشواری و مشکلات زیادی تا رسیدن به هدف پیش رو است. // مجنون : عاشق پاکباز و صادق بیگانه شد: سپری شد // سوز: سوز و گداز

پخته : انسان عاشق و دارای معرفت // خام : انسانی که از عوالم معنا به دور است

بند : منظور تعلقات دنیوی است // بگسل : باز کن // سیم و زر : پول و مادیات

عشق خوش سودا: عشقی که موجب هیجان‌ات خوب و جذاب روحی می‌شود. // علت : بیماری

نخوت: خودبینی و خودخواهی // ناموس : خودنمایی // افلاطون و جالینوس : اولی فیلسوف و دیگری پزشک یونانی بودن. در اینجا به معنی طبیب جسمانی و روحانی معنی می‌شود.

افلاک : آسمانها ، جمع فلک/ این مصرع اشاره به معراج انسان به آسمان دارد // مصرع دوم اشاره به داستان حضرت موسی دارد و کوه تور دارد.

سوالات:

۱- مولانا را در دو سطر معرفی کنید: مولانا، مولوی و ملای رومی، از گویندگان و نویسندگان بسیار معروف جهان اسلام می‌باشد. وی در قرن هفتم در بلخ (در افغانستان کنونی) چشم به جهان گشود. پدرش از بزرگان صوفیه بود. مولانا به همراه پدرش ، همزمان با حمله مغول به ایران به کشور ترکیه رفت و در شهر قونیه اقامت گزید. با آنکه آثار مولوی برای عموم جهانیان است ولی پارسی‌زبانان بهره خود را از او بیشتر می‌دانند، چرا که حدود شصت تا هفتاد هزار بیت او فارسی است

۲- شخص موثر در زندگی مولانا چه کسی است؟ شمس تبریزی

۳- آثار منظوم مولانا را نام ببرید: مثنوی معنوی - دیوان شمس - رباعیات

- ۴- نام سه تن از شعرائی که اشعار عرفانی سروده‌اند را نام ببرید: سنایی - عطار - خواجه عبدالله انصاری
- ۵- کدام اثر مولانا در قالب غزل سروده شده است؟ دیوان شمس
- ۶- مثنوی معنوی در چه قالب شعری سروده شده است؟ مثنوی
- ۷- «نی» و «نیستان» در نی‌نامه مولانا به چه معنی است؟ نی : تمثیلی از انسان است و اشتیاق دارد به وطن حقیقی‌اش برگردد. نیستان : جایی که نی می‌روید . در اینجا منظور عالم روحانی و جایگاه اصلی انسان که از آن سرمنشاء گرفته است، می‌باشد.

خواجه شمس الدین محمد حافظ

خواجه شمس الدین محمد معروف به حافظ شیرازی ، معروف به «لسان الغیب» شاعر غزلسرای قرن هشتم در سال ۷۲۶ هـ ق در شیراز به دنیا آمد و در سال ۷۹۲ در شیراز وفات یافت. آرامگاه حافظ در شهر شیراز و در منطقه «حافظیه» واقع شده است. امروزه این مکان یکی از جاذبه‌های مهم گردشگری به‌شمار می‌رود . حافظ را چیره‌دست‌ترین غزلسرای زبان فارسی دانسته‌اند. بیشتر شعرهای او غزل هستند که به «غزلیات حافظ» شهرت دارند. با آنکه حافظ غزل عارفانه مولانا و غزل عاشقانه سعدی را پیوند زده، نوآوری اصلی او در تک بیت‌های درخشان، مستقل و خوش‌مضمون فراوانی است که سروده است. استقلال که حافظ از این راه به غزل داده به میزان زیادی از ساختار سوره‌های قرآن تأثیر گرفته است، که آن را انقلابی در آفرینش این‌گونه شعر دانسته‌اند. دیوان اشعار حافظ مشتمل بر حدود ۵۰۰ غزل، چند قصیده، دو مثنوی، چندین قطعه و تعدادی رباعی می‌باشد. در دیوان حافظ کلمات و معانی دشوار فراوانی یافت می‌شود که هریک نقش اساسی و عمده‌ای در بیان و انتقال پیام‌ها و اندیشه‌های عمیق برعهده دارد. به عنوان نقطه شروع برای آشکار شدن و درک این مفاهیم، ابتدا باید با سیر ورود تدریجی آنها در ادبیات عرفانی که از سده ششم و با آثار سنایی و عطار و دیگران آغاز گردیده آشنا شد. از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به واژگانی چون موارد زیر اشاره کرد:

۱- رند : کلمه‌ای پیچیده‌تر از «رند» در اشعار حافظ یافت نمی‌شود. کتاب‌های لغت آن را به عنوان زیرک، بی‌باک، لابلایی، و منکر شرح می‌دهند، ولی حافظ از همین کلمه بدمعنی، واژه پر بار و شگرفی آفریده که برخی آن را «خالی از علائق دنیوی و آزاده» معنی می‌کنند است که شاید در دیگر فرهنگ‌ها و در زبان‌های کهن و نوین جهان معادلی نداشته باشد.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست	رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی‌غمی
راز درون پُرده ز رندان مست پرس	کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
زمانه افسر رندی نداد جز به کسی	که سرفرازی عالم در این کله دانست

۲- صوفی : حافظ همواره از صوفی نمایان (و نه تمام اهل تصوف) به بدی یاد کرده و این به سبب ظاهرسازی و ریاکاری برخی صوفی نمایان زمان او است.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

«گوته» ادیب نابغه آلمانی، دیوان شعر «شرقی و غربی» خود را تحت تأثیر دیوان حافظ سرود، و فصل دوم آن را با نام «حافظ‌نامه» به اشعاری در مدح حافظ اختصاص داد.



دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند	گلِ آدمِ بسرشتند و به پیمانہ زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت	با من راه نشین بساده مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه کار به نام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد	صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع	آتش آن است که در خرمن پروانه زدند
کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب	تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

توضیحات غزل :

در این غزل، حافظ برداشت شاعرانه خود را از داستان آفرینش آدمی بیان می‌کند.

(۱) **دوش** : شب گذشته، دیشب، در اینجا به معنی لحظه آغاز خلقت آدمی است // **ملایک** : فرشتگان // **میخانه**: میکده، در اینجا استعاره از زمین است که فرشتگان به دستور خداوند به زمین آمدند و برای کالبد انسان، خاک بردند // **بسرشتند**: از مصدر سرشتن به معنی مخلوط کردن // **پیمانہ**: ظرفی برای اندازه گیری، قالب برای موزون بودن

(۲) **حرم** : آستانه، اطراف جاهای مقدس // **ستر** : پرده و حجاب // **عفاف** : پرهیزکاری // **ملکوت** : عالم غیب // منظور از ساکنان ستر و عفاف ملکوت : ملائک و فرشتگان آستان خداوندی هستند. // **راه نشین**: بی خانمان و غریب // **مستانه**: چون

(۳) **مستان** // **مصراع دوم** : فرشتگان با من آدم که از خاک خلق شدم انیس و مونس و همراه شدند.

(۴) **امانت** : کلمه‌ای قرآنی که در بُعد عرفانی به معنی عشق و معرفت است // **دیوانه** : ستمگر و نادان . اشاره دارد به آیه ۷۲ سوره احزاب : « ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم ، از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، انسان آن امانت را بر دوش گرفت که ستمکار و نادان بود»

(۵) **ملت** : آیین و مذهب // **هفتاد و دو ملت** : اشاره دارد به حدیث نبوی که می‌فرماید: «پیروان من، پس از من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، دسته‌ای از آنها رستگار می‌شوند و هفتاد و دو دسته به آتش دوزخ گرفتار می‌شوند.» // **ره افسانه زدند**: افسانه سرایی کردند، راه غیر حقیقی را پیموند

(۶) **ساغر شکرانه زدند**: سپاسگزاری کردند

(۷) **خندد شمع**: خندیدن شمع استعاره از روشن شدن و شعله‌ور بودن شمع است // **پروانه**: استعاره از عاشق // **آتش در خرمن زدن**: کنایه از نابود کردن

(۸) **نقاب از رخ چیزی گشودن** : کنایه از ماهیت چیزی را آشکار کردن // **زلف سخن** : سخن به زلف تشبیه شده که آن را قلم که به شانه تشبیه شده، مرتب می‌کند

سوالها :

حافظ را معرفی کنید: در چه قرنی می‌زیست؟ مقبره او در چه شهری است و چه نام دارد؟ شاعر غزلسرای قرن

هفتم هجری در شیراز زندگی می‌کرد و مقبره او در شیراز به حافظیه معروف است.

۱- لقب حافظ چه بود؟ به چه علت؟ حافظ معروف به لسان الغیب بود زیرا قران را با چهارده روایت از حفظ بود.

۲- کلمات پرکاربرد در غزلیات حافظ کدامند؟ توضیح دهید: ۱- **رند** : کتاب‌های لغت آن را به عنوان زیرک، بی‌باک،

لابالی معنی کرده‌اند، ولی حافظ از همین کلمه بدمعنی، واژه پربار و شگرفی آفریده، به معنی «خالی از علایق دنیوی و آزاده»

- ۲- صوفی: در شعر حافظ به معنای ریاکار و شخصی است که ظاهرسازی می‌کند.
- ۳- کدام شاعر غربی از دوستداران حافظ بود؟ دیوان شعرش چه نام دارد؟ گوته، ادیب آلمانی صاحب دیوان «شرقی و غربی»
- ۴- بیت زیر را شرح کنید: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گِل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند دیشب در عالم رویا و خواب دیدم که فرشتگان به در میخانه آمدند و گل آدم را درست کرده و قالب زدند. شاعر در این بیت به داستان آفرینش انسان اشاره دارد. زمانی که فرشتگان به فرمان خداوند، برای ساختن کالبدِ خاکی انسان به زمین آمدند تا خاک بیاوردند و خداوند بدن و جسم انسان را از خاک آفرید و از روح خود درون جسم خاکی انسان دمید. در اینجا میخانه «استعاره» از زمین است.

پروین اعتصامی

«رخشنده اعتصامی» معروف به پروین اعتصامی، زاده ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ در تبریز، درگذشته ۱۵ فروردین ۱۳۲۰ در تهران، که به عنوان «مشهورترین شاعر زن ایران» از او یاد شده است. پروین از کودکی فارسی، انگلیسی و عربی را نزد پدرش آموخت و از همان کودکی تحت نظر پدرش و استادانی چون دهخدا و ملک‌الشعراء بهار سرودن شعر را آغاز کرد. پدر وی یوسف اعتصامی، از شاعران و مترجمان عصر خود بود که در شکل‌گیری زندگی هنری پروین و کشف استعدادها، و ذوق و گرایش وی به سرودن شعر نقش مهمی داشت. او در بیست و هشت سالگی ازدواج کرد، اما به دلیل اختلاف فکری با همسرش، پس از چندی از او جدا شد. پروین بعد از جدایی، برای مدتی در کتابخانه دانشسرای عالی تهران به شغل کتابداری به کار پرداخت.

پروین پیش از چاپ دومین نوبت از دیوان اشعارش، بر اثر بیماری حصبه در سی و پنج سالگی در تهران درگذشت و در حرم فاطمه معصومه، در آرامگاه خانوادگی‌اش، به خاک سپرده شد. زادروز پروین (بیست و پنجم اسفندماه) به عنوان «روز بزرگداشت پروین اعتصامی» نامگذاری شده است. تنها اثر چاپ و منتشر شده از پروین، دیوان اشعار اوست، که دارای ۶۰۶ شعر شامل اشعاری در قالب‌های مثنوی، قطعه و قصیده می‌شود.

پروین اعتصامی از پیروان «جریان تلفیقی» است. مضامین و معانی اشعار پروین، توصیف‌کننده دلبستگی عمیق وی به پدر، استعداد و شوق فراوان او به آموختن دانش، روحیه ظلم‌ستیزی و مخالفت با ستم و ستمگران و حمایت و ابراز همدلی و همدردی با محرومان و ستمدیدگان است. اشعار پروین اغلب از حوادث و اتفاقات شخصی و اجتماعی خالی‌اند. شعر پروین از دیدگاه طرز بیان مفاهیم و معانی، بیشتر به صورت «مناظره» و «سؤال و جواب» است. در دیوان او بیش از هفتاد نمونه مناظره آمده که وی را از این لحاظ در میان شاعران فارسی برجسته ساخته‌است. این مناظره‌ها نه تنها میان انسان‌ها و جانوران و گیاهان، بلکه میان انواع اشیاء - از قبیل سوزن و نخ - نیز اتفاق می‌افتد. پروین در بیان مقاصد خود از هنرهای «شخصیت‌بخشی» و «تخیل» و «تمثیل»، با شیوایی کم‌نظیر، استفاده بسیار کرده است.

جایزه ادبی پروین اعتصامی در سال ۱۳۸۳ به تلاش معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در دفتر مجامع و فعالیت‌های فرهنگی آغاز به کار کرد. نخستین دوره این جشنواره، در ۱۵ مرداد همان سال برگزار شد. این جایزه، با هدف تقدیر از خدمات و شخصیت پروین اعتصامی، پیشرفت خلاقیت‌ها و آثار ادبی زنان، ایجاد همبستگی

بین ادبیات ملت‌ها به ویژه در حوزه جهان اسلام، معرفی چهره‌های شاخص زنان ادیب و پژوهشگر و تقدیر از زنان در عرصه ادبیات فارسی، توسط «دبیرخانه جوایز سال» به زنان نویسنده، در روز بیست و پنجم اسفندماه، مطابق با روز بزرگداشت پروین اعتصامی، اهدا می‌شود.

رنج نخست

خلید خار درشتی به پای طفلی خرد
 بگفت مادرش این رنج اولین قدم است
 هنوز نیک و بد زندگی به دفتر عمر
 ز پای، چون تو در افتاده‌اند بس طفلان
 ندیده زحمت رفتار، ره نیاموزی
 دلی که سخت ز هر غم تپید، شاد نماند
 ز عهد کودکی آماده بزرگی شو
 به چشم آنکه درین دشت، چشم روشن بست
 چو زخم کارگر آمد، چه سر، چه سینه، چه پای
 هزار کوه گرت سد ره شونند، برو

به هم برآمد و از پویه باز ماند و گریست
 ز خار حادثه، تیه وجود خالی نیست
 نخوانده‌ای و به چشم تو راه و چاه یکیست
 نیوفتاده درین سنگلاخ عبرت کیست؟!
 خطا نکرده، صواب و خطا چه دانی چیست
 کسی که زود دل آزرده گشت دیر نزیست
 حجاب ضعف چو از هم گسست عزم قویست
 تفاوتی نکنند، گرده است چه، یا بیست
 چو سال عمر تبه شد، چه یک، چه صد، چه دویست
 هزار ره گرت از پا در افکنند، بایست

توضیحات :

خلید : مصدر خلیدن به معنی فرو رفتن // پویه : از مصدر پوییدن به معنی بيمودن و طی کردن // به هم برآمد: از درد به خود پیچید //
 تیه: بیابان // رفتار : از مصدر رفتن //

سوالها :

- ۱- پروین اعتصامی کیست؟ مشهورترین شاعر زن ایرانی که در قرن سیزدهم در شهر تبریز به دنیا آمد.
- ۲- قالب‌های شعری مورد استفاده پروین اعتصامی کدامند؟ مثنوی - قطعه - قصیده
- ۳- طرز بیان شعر پروین چگونه است؟ شعر پروین از دیدگاه طرز بیان مفاهیم و معانی، بیشتر به صورت «مناظره» یا «سؤال و جواب» است.

۴- بیت زیر را معنی کنید و آرایه‌های آن را بنویسید:

خلید خار درشتی به پای طفلی خُرد
 به هم برآمد و از پویه باز ماند و گریست

تیغ بزرگی در پای کودک خردسالی فرو رفت و او از درد در خودش پیچید و نتوانست راه برود و گریه کرد
 درشت و خُرد : آرایه تضاد

چو زخم کارگر آمد، چه سر، چه سینه، چه پای
 چو سال عمر تبه شد، چه یک، چه صد، چه دویست

زمانی که زخمی عمیق به بدن وارد شود، دیگر مهم نیست به کدام عضو آسیب می‌رساند همانگونه که وقتی بخشی از عمر انسان در اثر اشتباهات از بین برود و بی‌ثمر شود، چه یک سال باشد و چه صد سال قابل برگشت نیست.

سر، سینه، پای - یک، صد، دویست: آرایه مراعات نظیر
 کارگر آمدن: کنایه از تاثیر گذار بودن